

بِخْشَائِ؛ كَانَانَ كَه مَرْدِ حَقْنَدُ ...

جویا جهانبخش

بوستانِ سَعْدی، از خوش‌آیندترین آثارِ ادبی و اخلاقی ما ایرانیان است، و در میان ابوابِ دهگانه‌اش، بابِ دُوم که در احسان است، از دلکش‌ترین باب‌های آن کتابِ دل‌پذیر، و در میان حکایاتِ این بابِ روح‌پرورِ آموزنده، از جان‌فزاترین حکایت‌ها، حکایتی است که داستانِ مُحاورهٔ شوهری جوانمرد را بازگو می‌کند با همسرش که از کیفیتِ نانِ بقالِ کویِ شکایت دارد و شویِ خویش را از نانِ خریدن از این بقال نهدی می‌کند. حکایتی کوتاه است و دلخواه... این است:

بزارید وقتی زنی پیشِ شوی

که: دیگر مَحَرَّان ز بقالِ کوی!

به بازارِ گنْدُم‌فروشان گرای

که این جو فروش است گنْدُم‌نمای

نه از مُشتری، کز زحامِ مگس،

به یک هفته رویش ندیده‌ست کس!

به دلداری آن مرد صاحب‌نیاز

به زنِ گُفت‌کنای روشنایی! بساز

به اُمیدِ ما کُلبه این جا گرفت

نه مَرَدی بُود نفع ازو واگرفت

ره نیک‌مَرَدانِ آزاده گیر

چو اِستاده‌ای، دَشتِ اُفتاده گیر

بِخْشَائِ؛ کَانَانَ كَه مَرْدِ حَقْنَدُ

خَریدا رِ دُگانِ بی‌رونَقْنَد!

۴۵۷

آینه پژوهش | ۲۰۵

سال ۳۵ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

جوانمرد - اگر راست خواهی - ولی ست
گرم، پیشه شاه مردان علی ست

(بوستان سعدي - سعدي نامه -، تصحيح و توضيح: دکتر غلامحسین یوسفی، چ: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۸۳، ب ۱۲۳۱-۱۲۳۸).

از آن حکایت‌هاست که در این جهان آگنده از تروش رویی و بدخواهی و ناجوانمردی و آزمندی، وقت صاحب‌دلان را خوش می‌کند و چونان نسیمی نوازشگر بر جگرهای تفتیده می‌وزد؛ و صدالبته خوشتر و دلنوازتر، این است که آنچه سعدي فرموده، خیال محض نیست، بلکه تصویری است راستین از رفتار اُخرار و اُبرار و اُخیار و پسنند نیکوروشان و هشیواران و نیکی‌سگالانی که از دیرباز در میان ما زیسته و به چنین مواظب متعظ بوده‌اند.

در "باب الجود و السخاء" رساله قشیریّه می‌خوانیم:

«وَقِيلَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْفَضِيلِ يَشْتَرِي مِنْ بَاعَةِ الْمَحَلَّةِ، فَقِيلَ لَهُ: لَوْ دَخَلْتَ السُّوقَ فَاشْتَرَخَصْتَ [نُسخه بدل: وَاشْتَرَخَصْتَ]. فَقَالَ: هُوَ لَأَنْزَلُوا بِقُرْبِنَا رَجَاءَ مَنْفَعَتِنَا.»

(الرسالة القشيرية، أبو القاسم عبد الكريم بن هوازن قشيري، شرح أحوال [و] تحليل آثار [و] تصحيح و تعليق: سيد علي أصغر ميرباقری فرد - و - زهره نجفی، چ: ۱، تهران: انتشارات سخن - با همکاری: دانشگاه اصفهان -، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۳۱۸).

در ترجمه قدیم رساله، در گزارش همین فخره، آمده است:

«علی بن الفضیل از بقالان محلت چیزی خرید. او را گفتند: اگر به بازار روی آرزان‌تر یابی. گفت: اینها اینجا به امید منفعت نشسته باشند. با جای دیگر نتوان شد.»

(ترجمه رساله قشیریّه، أبوعلی بن أحمد العثماني، تصحيح: سید مريم روضاتیان - و - سید علی أصغر میرباقری فرد، چ: ۱، تهران: انتشارات سخن - با همکاری: دانشگاه اصفهان -، ۱۳۹۶ ه.ش.، ص ۳۸۳).

کیستی "علی بن الفضیل"، اگرچه بر بعض طابعان رساله قشیریّه معلوم نبوده باشد، لابد بر فضایی صاحب نظر و دانشمندان دیده ور معلوم است و نیک می دانند که این علی، پسر همان "فضیل بن عیاض" بسیار معروف است، و خود علی بن فضیل هم از عبّاد و زهاد بنام سده دُوم هجری بوده و نزد پسنیان آوازه و آرجی داشته است و «از کبار اولیاء» قلم می داده اندش (عجالة درباره وی، نگر: سیر اعلام النبلاء، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، اشرف علی تحقیق الکتاب و خرّج احادیثه؛ شعیب الأرنؤوط، ج ۸، حَقَّقَ هذا الجزء: نذیر حمدان، ط: ۹، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ه.ق.، صص ۴۴۲-۴۴۸، ش ۱۱۵).

وانگهی، چون علی الظاهر در اصل اُثرپذیری شیخ شیراز از رساله قشیریّه تردید نتوان داشت، هیچ مُستبعد نباید شمردن که سعدی، از بُن، آن حکایت گفت وگوی زن و شوهری را در بوستان، بر پایه مایه ای پرداخته باشد که از این نقل رساله قشیریّه برگرفته بوده است. ... اگر هم چنین نباشد، به هر روی، نفس مشابهت مضمونی دو حکایت را - آن سان که بعض معاصران نیز مورد توجه قرار داده اند (سنج: بوستان سعدی، شرح و گزارش از: دکتر رضا انزابی نژاد - و - دکتر سعید قره بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۲۴۷) - انکار نمی توان کرد.

از برای بازجست نشان این جوانمردی ها و خاطرناواری ها همواره هم نیازی نیست به زمان های بسیار دور برویم، و نمونه را، در سده دُوم از کردار علی بن الفضیل و در سده هفتم از گفتار سعدی شیرازی گواه بیاوریم. ... «فیض روح القدس ار باز مدد فرماید / دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد». ... این خوی و خصلت ها و مردانگی ها، در عصر خود ما نیز مُتصّفانی داشته است و دارد.

در شرح حال فقیه نبیه نزیه و مُحَقِّقِ مُدَقِّقِ وارسته، آیه الله میرزا کاظم تبریزی (ف: ۱۳۷۴ ه.ش.) - قُدّس سرّه - (که از اعظم فقهای امامیه در قرن اخیر و یکی از اُسوه های دانش و پارسائی بشمار بوده است، و بسیار تنگ دست هم بوده و زندگانی زاهدانه و سَخْت و فقیرانه ای داشته است)، آوزده اند که یکی از سفارش های آن مرد نازنین به فرزندانش، این بود:

«گاهی از مغازهٔ محلّ - هرچند گران بفروشد - جنس بخرید؛ زیرا صاحبِ مغازه به امیدِ اهلایِ محلّ، مغازه را باز کرده است.»

(سینایِ معرفت، سید حسن فاطمی، چ: ۱، قم: مؤسسهٔ انتشاراتی لاهوت، ۱۳۸۰ ه.ش. / ۱۴۲۲ ه.ق.، ص ۲۳).

آری؛ «بیخُشای؛ کآنان که مَرَدِ حَقَنَد / خَریدارِ دُکّانِ بی‌رونَقَنَد!».



سین هشتم "هفت سین" ما

جويا جهانبخش

آیین نوروزي گسترانیدن سُفره "هفت سین"، برخلاف انتظار و تصوّر عمومی، نه آیینی است به دیرینگی خود جشن بسیار کهن نوروز، و نه رسمی فراگیر که در میان همه ایرانیان شایع بوده باشد. با این همه امروزه میان "هفت سین" و نوروز، پیوندی اُسْتوار و تَنگاتَنگ پدید آمده است، آنگونه که از برای بیشینه ما، تصوّر جشن نوروزی بدون سُفره "هفت سین" قدری غریب می‌نماید.

عَدَدِ هفت در "هفت سین"، بی هیچ تردید روزگارانی کارکردی آیینی و دلالتی اساطیری داشته است و مانند بسیاری از دیگر "هفت" های فرهنگ پُرهُفَتِ ما، حامل رمزی و رازی بوده؛ ولی امروزه و در عصری که ما دیگر به شیوه پیشینیانمان با جهان پُر از رمز و راز اساطیر و نمادهای رازآمیز تعامل نمی‌کنیم، هفت "هفت سین" هم، از آن بار معنوی و دلالت ویژه اش تهی گشته است. از همین روی لابد آسمان به زمین نخواهد آمد اگر بر آن هفت سین "هفت سین"، سین دیگری بیفزاییم که آنج و اَهَمِّیَّتِ آن هیچ کمتر از سپر و سُماق و سِرکه و سَمَنو نیست! ... آن سین هشتم، «سعدی» است!

چند سالی پیش از این، در یکی از مجلات فرهنگی، نویسنده‌ای خوش ذوق، به مناسبت قُربِ زمانی جشن نوروز، - به هزل و جد - هفت سینی نوآیین پیشنهاد کرده بود از برای قلندر و خراباتیان و ...؛ و ترتیب این هفت سین تازه را با عکسی از «سعدی» آغاز کرده بود! ... بنقد با "سین" های دیگرش کاری نداریم! ... همین سعدی را برمی‌گیریم و به جای عکسی از او - که البته آن هم خالی از لطف نیست - کُلیاتِ سعدی را که جامع انواع لطائف و أَلطاف است بر سر سُفره خویش می‌گذاریم.

۱. نگر: هفته‌نامه کرگدن، ش ۴۳ - پیاپی: ۹۵، ۱۷ اسفندماه ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۸۱.

مَقْصُودِمان از اَفْرُودَن «سَعْدی» به سَفْرَه "هَفْثِ سَین"، صِدالْبَتّه این نیست که یک جِلْد از کُلِّیّاتِ سَعْدی را کِنارِ سِپَر و سُمّاق و سَمَنو بَگُذاریم؛ که اَلْبَتّه اگر بَگُذاریم هَم اِتِّفَاقِ مِبارَکی خواهد بود! و زینِ پِیش، بسیاری از ایرانیانِ فَرهَنگَمَند، قُرآنِ کَریم و دیوانِ حَافِظ را بَر سَرِ سَفْرَه "هَفْثِ سَین" خود نِهاده‌اند و بَر عَزّت و بَرکَتِ این خِوانِ آیینی اَفْروده‌اند... باری، مَقْصُودِ اَصْلی ما، آن است که بیاییم و از هَمان دَم که "هَفْثِ سَین" می‌گُسْتَرانیم و سالِ نورا به فُرْخِی و فیروزی می‌اَغازیم، پیُونَدِ مَعْنَوِی خَویشتَن را نیز با دَسْت‌اَوْردهایِ مُمْتَازِ فَرهَنگِ ایرانی عَمیقِ تَر کُنیم و گوشت و چَشم و ضَمیرِ خَویشتَن را دَر خَدَمَتِ دِهْن و زَبانِ یکی از شیرینِ نَفْسِ تَرین و سَبکِ رُوحِ تَرین فَرزَنَدانِ این آب و خاکِ فَرهَنگِ پَرورِ بَداریم و جانمان را میهمانِ سَورِ سُخَنِ شَکَرِریزِ دِل‌اَویزِش بَگُردانیم.

کدامین طالعِ سَعْد است که با مُصاحَبَتِ سَعْدی شیرازی، اَشْعَد نَشُود؟! ... بَلْکِه - به فَرمودهٔ خود او -:

اگر دَر سَرایِ سَعادَتِ کَسَسْت
ز گُفتارِ سَعْدِپِشِ حَرفی بَسَسْت!

به شَرَحی که جای دیگر گفته‌ام و این جا دَر نِهائیتِ اِجْمالِ به عَرَضِ می‌رِسانم، دَسْتِ کَم چَهار اَنگیزه و دَلیل هَسْت که ما فَرهَنگِ خَواهان را به اُنسِ بَیشتَر با میراثِ شَیخِ اَجَل، سَعْدی شیرازی، رَهْنامون می‌گَرَدَد:

نَخُست، آن که کُلِّیّاتِ شَیخِ سَعْدی، مَجْموعهٔ بَسیار مُتَنَوِّع و رَنگارَنگی است از خِوانَدنی‌هایِ گوناگونی که حَاجاتِ مُخْتَلِفِ رُوحِ اَدَمی را بَرمی‌اَوْرند و این مایه تَنَوُّع و رَنگارَنگی که دَر کُلِّیّاتِ سَعْدی هَسْت، دَر غالِبِ اَثارِ اَدَبیِ دیگر نیست.

دُوم، شادمانگی و نَشاطِ مُنَدَرَجِ دَر دِهْن و زَبان و فِکَر و ضَمیرِ شَیخِ شیراز است که خود از شَخْصِیَّت‌هایِ بَسیار شادمانهٔ اَدَب و فَرهَنگِ ماست؛ و به قولِ یکی از ظُرْفایِ اِصْفَهان: صَدایِ غَشِّ غَشِّ خَنْدَهٔ سَعْدی از پُشتِ بَسیاری از سَطْرهایِ اَثارِش به گوش می‌رَسَد! ... شادمانگیِ نَمایانِ جَهانِ سَعْدی، قوتِ رُوحِ هَمهٔ ما تَوانَد بود، خاصه دَر این روزگار که بَسیار به شادمانی نیاز داریم.

سُوم، اِعْتِدَالِ شَخْصِيَّتِ و واقِعِ بِيْنِي و کارآزمودگي سَعْدِي است که وَجِهَ غَالِبِ اَثَارِ و اَفْکَارِ اوست؛ و از اين حَيْثُ، شَيْخِ شيراز، از بسياري از ديگر بزرگانِ اَدَبِ و فَرْهَنْگِ ما، پيش است. ... نَمِي خواهَم بگويم سُخْنانِ و نُوْشْتِه هَايِ سَعْدِي هَمه جا مَظْهَرِ اِعْتِدَالِ و واقِعِ بِيْنِي است يا تَجَارِبِ او جُمْلگي اَرزَنْدِه و کارآمد است. اَلْبَتَّه که چُنْبينِ نيست؛ ولى وَجِهَ غَالِبِ اَثَارِ و اَفْکَارِ او چُنْان است که مَعْرُوضِ اُفتاد.

چهارم، اَرزِشِ رِبَانِي اَثَارِ شَيْخِ سَعْدِي است که کَلِيَّاتِ او، از فَخِيْمِ تَرِينِ و فَاخِرِ تَرِينِ نمونه هَايِ زَبانِ و اَدَبِ فارسي دَر تَمَامِي قُرُونِ و اَعْصَارِ است؛ و يکي از بَهْتَرِينِ مَنابعِ و يکي از زَلالِ تَرِينِ سَرچشمه هَا بشمار است از بَرايِ کَسانِي که دَر پِيِ اَمُوخْتِنِ فارسي فَصِيحِ و سَلِيْسِ اند و خواهانِ جُرعه نوشي از اَدَبِ فَاخِرِ و سَرْفَرانِ.

هَرِيکِ از اين مَواردِ چهارگانه را، اَگر مَجالِي باشَد، شَرْحِي مُطَوَّلِ تَوانِ کُفْت. به قولِ صائِبِ تَبْرِيزِي: «تَنگسْتِ وَقْتِ؛ وَرَنَه، سُوخِنِ بِي نِهائِ تَسْت».

۴۶۳

آينه پژوهش | ۲۵۵
سال ۳۵ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی